

بررسی ترجمه دفتر اول مثنوی از علی عباس زلیخه بر اساس نظریه مونا بیکر^۱

الهام کاکاوند^۲ و سیمین ولوی^۳

چکیده

از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی مترجم در ترجمه آثار ادبی ترجمه شعر است که علاوه بر انتخاب معادل‌های مناسب، انتقال مضامین و مقصود شاعر از اهمیت بسزایی برخوردار است که در نوع درک و فهم مخاطب و زیبایی‌شناسی اثر تأثیرگذار است. در برگردان آثار ادبی به‌ویژه شعر، علاوه بر گزینش معادل‌ها، توجه به ساختار دستوری حائز اهمیت است. با توجه به تفاوت ساختاری زبان‌ها جهت انتقال بهتر معنی و مفهوم از زبان مبدأ به زبان مقصد با تعادل در ترجمه این مهم امکان‌پذیر خواهد بود. در این پژوهش، با تکیه بر نظریه «تعادل دستوری» مونا بیکر به روش توصیفی-تحلیلی، ساختار دستوری ترجمه دفتر اول مثنوی مولانا در انتقال مفاهیم اشعار در دو بخش بررسی شده است. بخش اول ساخت واژه‌ها شامل شمار، جنسیت و شخص، زمان دستوری و وجه فعل، حالت فعل و در بخش دوم ساخت دستوری ترجمه مورد بررسی قرار گرفته است و ضمن اشاره به نمونه‌هایی از اشعار ترجمه شده توسط زلیخه به نقد و بررسی ترجمه پرداخته شده است. نتایج به‌دست آمده از این پژوهش بیانگر آن است که علی‌رغم تلاش زلیخه در برگردان مفاهیم مثنوی به زبان عربی، خوانش غلط برخی ابیات توسط مترجم و عدم دقت در گزینش ساخت واژه‌ها و همچنین عدم رعایت ساخت دستوری، مترجم نتوانسته آنچه مقصود شاعر از ابیات است به‌درستی منتقل کند و فهم این اثر گرانقدر را برای مخاطب مشکل کرده است. به گونه‌ای که برخی از مفاهیم و مضامین بلند این گنجینه ارزشمند ادب فارسی به زبان عربی منتقل نمی‌گردد.

واژه‌های راهنما: مثنوی معنوی، مولانا، ساختار دستوری، مونا بیکر، علی عباس زلیخه

۱. این مقاله در تاریخ ۱۳۹۹/۰۶/۰۷ دریافت شد و در تاریخ ۱۳۹۹/۰۷/۲۸ به تصویب رسید.

۲. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرب، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ پست الکترونیک: e.kakavand92@gmail.com

۳. دانشیار، گروه زبان و ادبیات عرب، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ پست الکترونیک: dr.simin.valavi@gmail.com

مقدمه

شهرت جهانی جلال الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ه.ق.) شاعر بزرگ با ویژگی‌های شخصیتی، عرفانی و ادبی منحصر و خاص، پژوهشگران و مولوی پژوهان را بر آن داشته که به معرفی شخصیت عرفانی، آثار ارزشمند وی و ترجمه آن به زبان‌های گوناگون از جمله زبان عربی بپردازند.

از وظایف اصلی مترجم آن است که ضمن گزینش معادل‌ها جهت ترجمه، متن را از لحاظ ساختار مورد بررسی قرار دهد و با در نظر گرفتن تفاوت‌های ساختاری بین زبان مبدأ و زبان مقصد با رعایت مقولات دستوری به ترجمه بپردازد.

علی عباس زلیخه متولد ۱۹۵۸/۱/۷ میلادی از روستای سلیمه از توابع استان لاذقیه است. در تاریخ ۱۹۸۲ میلادی مدرک پزشکی خود را از دانشگاه دمشق گرفته است. ایشان متخصص رشته آناتومی شبکه عصبی و جنین‌شناسی از دانشگاه فرانسوی نانسی است.

از سال ۱۹۸۸ تا ۲۰۱۷ مدرس در دانشکده پزشکی دانشگاه تشرين لاذقیه بوده است. از تألیف‌های وی در زمینه پزشکی کتاب «جنین‌شناسی پزشکی» و «شبکه عصبی» که توسط دار طلاس دمشق به چاپ رسیده است.

آثار ترجمه شده توسط ایشان شامل دیوان حافظ شیرازی (به صورت منثور و منظوم)، شش دفتر مثنوی معنوی مولانا (به صورت منثور)، دیوان عطار نیشابوری (به صورت منظوم)، کتاب «المعصیة» و «الأسرار» عطار، رسائل صفی‌علیشاه، ترجمه اشعاری از حافظ، شلی، لامارتین (به صورت منظوم) در مجموعه‌ای با نام *الصفیر السّماوی*، ترجمه رمان *زوال کلنل* نوشته دولت آبادی، نشانگر علاقه و توجه خاص ایشان به زبان و ادبیات فارسی است.

بررسی ترجمه دفتر اول مثنوی از علی عباس زلیخه ... ۱۱

پرسشهایی که در این پژوهش مطرح می‌باشد آن است که میزان رسایی یا نارسا بودن ترجمه عربی در سطوح زیر تا چه حد بوده است. (۱) ساخت واژه‌ها که شامل شمار، جنسیت و شخص، زمان دستوری و وجه فعل، حالت فعل می‌باشد (۲) میزان توجه مترجم به ساخت دستوری زبان مبدأ و زبان مقصد در انتقال صحیح مفاهیم.

پیشینه پژوهش:

مولوی پژوهان در زمینه شرح حال و افکار و ترجمه آثار مولوی و نقد آن به زبان‌های مختلف اقدامات شایسته‌ای انجام داده‌اند و پیرامون ترجمه عربی مثنوی و نقد و بررسی آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

کتاب «المنهج القوی لطلاب الشریف المثنوی» تألیف القونوی المولوی الرومی مشهور به «زهدي» ۱۸۷۷ / کتاب «فصول من المثنوی» تألیف عزّام ترجمه بخشهایی مانند «قصه التاجر والبغاء» و «قصه الأسد والوحوش» ۱۹۴۶ / کتاب «جواهر الآثار فی ترجمه مثنوی مولانا البلخی الرومی» تألیف صاحب الجواهر یا الجواهری ۱۹۵۸ / کتاب «مثنوی جلال الدین الرومی شاعر الصوفیة الأكبر» تألیف کفافی ترجمه منشور مثنوی ۱۹۶۶ / کتاب «جلال الدین الرومی» تألیف غالب ۱۹۸۲ / کتاب «حکایات وعبر من المثنوی» تألیف جمال الهاشمی به عربی منظوم در سال ۱۹۹۵ / کتاب «شرح منشور مثنوی» تألیف الدسوقی شتا برگردان و شرح کامل منشور مثنوی مولانا ۱۹۷۷-۱۹۹۶ / کتاب «قصص المثنوی» تألیف محمدی الاشتهاردی ۱۹۹۸ / کتاب «جلال الدین الرومی المثنوی کتاب العشق والإسلام» در سال ۲۰۰۸ کتاب «الطریق الی الله» تألیف علی آکوب / مقاله «مولوی پژوهی و ترجمه آثار مولانا در جهان عرب» نوشته رادفر ۱۳۷۲ / مقاله «درآمدی توصیفی-تحلیلی بر مولوی پژوهی در ادب عربی» تألیف زینی وندودولتیار، ۱۳۹۱ / مقاله «درنگی در آثار و منابع مولوی پژوهی در جهان عرب» نوشته گنجی و اشرفی. ۱۳۹۲ / پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «نقد و بررسی مفهومی ترجمه کفافی از مثنوی مولوی» نوشته سادات کیایی، ۱۳۹۵. هرچند پژوهش‌هایی در خصوص نقد و بررسی ترجمه آثار مولانا انجام شده است، تاکنون پژوهشی در زمینه ساختار دستوری با تکیه بر

نظریه بیکر به نقد و بررسی ترجمه عربی دفتر اول مثنوی توسط علی عباس زلیخه پرداخته است. در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی ترجمه ابیات دفتر اول مثنوی با تکیه برشروح فارسی مثنوی از آقایان ملاهادی سبزواری، عبدالباقی گولپینارلی، بدیع الزمان فروزانفر، جعفر شهیدی پرداخته شده است. تجزیه و تحلیل داده‌ها به این صورت بوده است که ابتدا اشعار ترجمه شده خوانده شد و به علت معنای نامفهوم که ترجمه منتقل می‌کرد بعد از مراجعه به دفتر اول مثنوی معلوم گردید ترجمه دچار کاستی‌هایی است و نگارنده شروع به تطبیق اشعار فارسی با ترجمه عربی آن نموده است. نقد و بررسی ترجمه بر اساس نظریه «تعادل دستوری» بیکر در دو سطح ساخت واژه‌ها شامل شمار، جنسیت و شخص، زمان دستوری و وجه فعل و حالت فعل، و ساخت دستوری صورت پذیرفته است و ترجمه پیشنهادی ارائه گردیده است.

نظریه مونا بیکر:

بیکر مصری زاده (۱۹۵۳) استاد مطالعات ترجمه در دانشگاه منچستر انگلستان است. او همچنین نائب رئیس انجمن بین‌المللی مطالعات ترجمه و مطالعات بین فرهنگی‌ها است. (بیکر، ۱۳۹۳، پیش گفتار) در بخشی از کتاب خود به نام «به عبارت دیگر» به بررسی نظریه تعادل دستوری می‌پردازد. و به برخی از دشواری‌ها و معضلات اشاره می‌کند و در این خصوص راهکارهایی را ارائه می‌دهد.

طبق نظریه بیکر «دستور زبان آن مجموعه از قواعد است که روشی را مشخص می‌سازد که از طریق این واحدهایی مانند کلمات و عبارات می‌توانند در یک زبان به هم متصل شوند و همچنین نوع اطلاعاتی را که باید معمولاً در گفتار واضح و صریح باشد، مشخص می‌سازد. البته

بررسی ترجمه دفتر اول مثنوی از علی عباس زلیخه ... ۱۳

یک زبان هرنوع اطلاعاتی را که متکلمین احتیاج به بیان آن دارند را به دست می‌دهد، ولی نظام دستوری یک زبان خاص سهولتی را که با آن مفاهیم خاصی مانند مرجع زمان یا جنسیت دستوری را می‌توان تصریح کرد، تعیین می‌نماید». (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۶)

بعد از گزینش معادل واژگان در ترجمه آنچه که مترجم جهت انتقال بهتر مفاهیم باید به آن اهتمام بورزد آن است که ساختار دستوری را مورد توجه قرار دهد. از مهمترین ضروریات ترجمه صحیح در سطح ساختار توجه به مقولات دستوری است. مترجم ضمن گزینش معادل‌های مناسب باید ساختار زبان مبدأ و مقصد را مد نظر داشته باشد تا بتواند ترجمه قابل قبولی در زمینه تعادل دستوری را ارائه دهد.

بیکر جهت ارائه الگویی برای ایجاد تعادل دستوری در ترجمه بیان می‌دارد «دستور زبان در امتداد دو بعد اصلی سازمان یافته «ساخت واژه» و «نحو» است. ساخت واژه، آن اطلاعات اساسی و بنیادین را که باید در آن بیان شود، تعیین می‌کند و نحو، شامل ساخت دستوری گروه‌ها، بندها و جملات است؛ یعنی توالی‌های خطی طبقات کلمات از قبیل اسم، فعل، قید، صفت، و همچنین عناصر نقشی از قبیل نهاد، گزاره و مفعول که در یک زبان به کار می‌رود. ساخت نحوی یک زبان محدودیتهای خاصی را بر روی نحوه سازماندهی پیام‌ها در آن زبان اعمال می‌کند». (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۷)

در این تقسیم بندی، ساخت واژه را به مقولات شمار، جنسیت و شخص، زمان دستوری و وجه فعل و حالت فعل تقسیم بندی می‌کند. و به بررسی ساخت دستوری می‌پردازد و بیان می‌دارد که آن زبان‌هایی که دارای منابع ساخت واژه برای بیان یک مقوله خاص هستند، مجبورند که این

مقولات را به صورت نظام‌مندی بیان کنند. بر اساس نظریه فوق در نمونه‌های زیر، ترجمه زلیخه را بررسی می‌کنیم.

• ساخت واژه‌ها:

(۱) شمار:

مفهوم شمار از این نظر همگانی است که به آسانی برای همه مردم قابل فهم است و در ساخت واژگانی همه زبان‌ها وجود دارد. با این وجود، همه زبان‌ها یک مقوله دستوری تحت عنوان مقوله شمار ندارند و آن زبان‌هایی هم که این مقوله دستوری را دارند، الزاماً این شمارش‌پذیری را به صورت یکسانی در نظر نمی‌گیرند. (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۱۰) مانند زبان عربی که شمار شامل مفرد، مثنی، جمع است و مترجم ملزم به در نظر گرفتن این تفاوت ساختاری در ترجمه می‌باشد. در نمونه‌های زیر، ترجمه را بررسی می‌کنیم:

بوسه دادندی بر آن نام شریف رو نهادندی بر آن وصف لطیف

(۷۳۰/۱)

فَقَبَّلْتُ لِاسْمِهِ ذَاكَ الشَّرِيفِ وَاتَّجَّهْتُ لِوَصْفِهِ ذَاكَ اللَّطِيفِ

بررسی ترجمه: آنچه از مفهوم ترجمه منتقل می‌شود آن است که «برای نام او آن شریف را بوسید و به آن وصف لطیفش رو آورده» فعل «بوسه دادندی» را مفرد مؤنث آورده است در صورتی که بهتر بود فعل «قبلوا» را می‌آورد و همچنین معادل فعل «رونهاندی» به معنی «صورت بر آن می‌کشیدند» مترجم می‌توانست از فعل «مَسَحُوا» استفاده کند و عبارت را به صورت «قَبَّلُوا ذَاكَ الْإِسْمَ الشَّرِيفَ وَ مَسَحُوا وَجُوهَهُمْ مَحَلَّ الْوَصْفِ اللَّطِيفِ» می‌آورد.

جمله شاهان بنده بنده خودند جمله خلقان مرده مرده خودند

(۱۷۳۶/۱)

جُمَّلَةُ الْمُلُوكِ لِعَبِيدِهِ عَبِيدٌ، جُمَّلَةُ الْخَلْقِ أَمَامَ مَوْتَاهِ مَوْتَى؛

بررسی ترجمه: واژه «شاهان» جمع است بهتر بود ضمایر به شکل جمع بیانند و معادل

کلمه خود، واژه «أنفس» در ترجمه ذکر نشده است. همه پادشاهان در برابر بنده خود بنده‌اند، همه

مردم در برابر شیفته خود شیفته‌اند. (گولپینارلی، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۲۸۱) مترجم می‌توانست

عبارت «كُلُّ الْمُلُوكِ عَبِيدُ عَبِيدِ أَنْفُسِهِمْ، وَكُلُّ النَّاسِ أَسْرَى أَسْرَى أَنْفُسِهِمْ» را بیاورد.

۲) جنسیت و شخص:

دومین مقوله‌ای که بیکر در بررسی ساخت واژه به آن می‌پردازد این است که جنسیت

دستوری یک تمایز است که بنا به آن، یک اسم یا ضمیر در بعضی از زبان‌ها به مؤنث یا مذکر

طبقه‌بندی می‌شوند، این تمایز در مورد اسامی جاندار و همچنین اسم‌هایی که به اشیاء بی‌جان اشاره

دارد، به کار می‌رود. در برخی از زبان‌ها از قبیل زبان عربی، تمایزات مربوط به جنسیت دستوری

در مورد ضمایر دوم و سوم شخص به کار می‌رود. زبان عربی، افزون بر تمایزات خاص مربوط به

جنسیت دستوری در سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع، صورت‌های گوناگونی دارد. در اکثر

زبان‌هایی که دارای مقوله جنسیت دستوری هستند، معمولاً صورت مذکر «غائب» یا «بی‌نشان»

است.

به همین منوال، اگر جنسیت مدلول شناخته شده نباشد، صورت مذکر (و نه صورت مؤنث)

به کار می‌رود. این موضوع بدان معنی است که کاربرد صورت‌های مؤنث اطلاعات مشخص‌تری را

در مقایسه با کاربرد صورت‌های مذکر، ارائه می‌دهد. به عبارت دیگر، کاربرد صورت مؤنث

احتمال وجود مدلول مذکر را از بین می‌برد، در صورتی که کاربرد صورت مذکر، احتمال وجود

مدلول مؤنث را از بین نمی‌برد و مقوله شخص مربوط به مفهوم نقش‌های طرفین گفتگو است. (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۱۴-۱۱۵) در نمونه‌های زیر، نمونه‌هایی از ترجمه زلیخه را بررسی می‌کنیم.

این نَفَس جان دامنم بر تافته است بوی پیراهان یوسف یافته است

(۱۲۵/۱)

إِنَّ هَذَا النَّفْسَ حَاكٍ ثَوْبًا لِرُوحِي، رِيحَ قَمِيصِ يَوْسُفَ وَجَدْتُ مِنْهُ؛

بررسی ترجمه: طبق شرح بیت فعل «تافته است» در بیت به معنی «آویخته است» معادل آن از واژه «حاک» به معنی «دوخت» استفاده نموده است. اکنون جان بردامنم آویخته، چون بوی پیراهن یوسف برمشامش رسیده است. (گولپینارلی، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۸۸). فعل ماضی نقلی «یافته است» در بیت فارسی سوم شخص مفرد و فعل «وجدت» در ترجمه متکلم وحده آمده است. جهت انتقال بهتر مفهوم بیت مترجم می‌توانست عبارت «إِنَّ هَذَا النَّفْسَ قَدْ تَعَلَّقَ بِإِزَارِي، فَقَدْ وَجَدَ فِيهِ رِيحَ قَمِيصِ يَوْسُفَ» را بیاورد.

گردش این قالب همچون سِپَر هست از روح مُسْتَتِرِ ای پسر

(۳۳۳۲/۱)

وَدَوْرَةُ هَذَا الْقَالِبِ مِثْلَ الْفَلَکِ، هِيَ مِنَ الرُّوحِ الْمُسْتَتِرِ أَيْ وَوَلَدُ؛

بررسی ترجمه: عبارت «قالب همچون سپر» استعارت جسم که پوشش روح است، و می‌توان آن را استعارت از فلک گرفت به‌خاطر واژگونی آن و سپر مانند بودنش. (شهیدی، ۱۳۷۳، ج. ۱، ص. ۱۰۵) معادل گردش بهتر بود «دوران» را می‌آورد در مصراع دوم واژه «المُسْتَتِرِ» صفت برای «روح» است و باید مؤنث باشد.

باز گو ای باز پَر افروخته با شه و با ساعدش آموخته

(۳۷۸۳/۱)

قُلْ لَنَا أَیُّهَا الْبَازُ مَنْشُورُ الْجَنَاحِ، الْمُرَبِّي عَلَى سَاعِدِ الشَّاهِ الْمُعْلَمُ مِنَ الشَّاهِ؛

بررسی ترجمه دفتر اول مثنوی از علی عباس زلیخه ... ۱۷

بررسی ترجمه: در مصراع اول ضمیر جمع است درحالی که این درخواست از طرف حریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ می باشد و جار و مجرو «لنا» اضافه است. در اینجا «آموخته» به معنی «خوگرفته یا انس گرفته» است. بهتر بود عبارت «قُلْ أَتَيْهَا الصَّقْرُ مَفْتُوحُ الْجَنَاحِ، الْمُتَّصِلُ وَالْمَأْنُوسُ بِالشَّاهِ وَسَاعِدِهِ» را بیاورد.

۳) زمان دستوری و وجه فعل:

در بخش دیگر تقسیم بندی نظریه جایگاه فعل مورد بررسی قرار می گیرد. و آن گونه که بیکر بیان می دارد زمان و وجه فعل در شمار زیادی از زبانها، جزو مقولات دستوری هستند. صورت فعل در زبان هایی که دارای این مقولات هستند معمولاً دو نوع مهم از اطلاعات را نشان می دهد؛ روابط زمانی و تفاوت های مربوط به وجه فعل، مربوط به مشخص کردن واقعه/رویدادی در زمان هستند. تفاوت های مربوط به وجه فعل مربوط به توزیع زمانی یک واقعه/رویداد هستند، برای مثال کامل شدن کامل نشدن، استمرار یا آنی بودن یک واقعه/رویداد. (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۵)

من از آن روزن بدیدم حال تو حال تو دیدم ننوشم قال تو

(۳۵۳/۱)

أنا مِنْ تِلْكَ الْكُوَّةِ أرى حالك، رأيتُ حالكَ فلا أُصدِّقُ مقالَكَ؛

بررسی ترجمه: فعل «بدیدم» ماضی است بهتر بود فعل «رأیت» را می آورد درخصوص فعل «ننوشم» نوشیدن به معنی گوش کردن، شنیدن و ظاهراً مخفف نوشیدن است. (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج. ۱، ص. ۱۶۹) فعل مناسب معنی «لأسمع» است.

رو و سر در جامه ها پیچیده اید لاجرم با دیده و نادیده اید

(۱۴۰۵/۱)

لَقَدْ غَمَرُوا الوجوهَ والرُّؤوسَ بالثيابِ، لا جَرَمَ أَنَّهُمْ بَعِیونِ ولا يُبصِرُونِ؛

بررسی ترجمه: مترجم واژه «عَمَرُوا» به معنی «فرو بردن در آب یا در هر چیزی مایع» را به عنوان معادل فعل «پیچیده‌اید» آورده است که از لحاظ معنی و نیز از لحاظ ضمیر مناسب نمی‌باشد. و فعل «نادیده‌اید» مخاطب است گفت: سر و روی خود را در لباسها پیچیده‌اند، ناگزیر با آن که چشم داشتید، چیزی ندیدید. (گولپینارلی، ۲۵۲/۱: ۱۳۷۱) مترجم می‌توانست عبارت «لَقَدْ لَفَّتُمُ الْوَجَةَ وَالرَّأْسَ بِالثِّيَابِ لَا جَرَمَ أَنْتُمْ بَعْيُونَ وَلَا تَبْصِرُونَ» را بیاورد.

طیبیات از بهر که للطیبین یار را خوش کن برنجان و بین

(۱۴۹۵/۱)

لِأَنَّ الطَّيِّبَاتِ لِلطَّيِّبِينَ، لَا تَوْلِمُ الْحَبِيبَ أَسْعِدُهُ وَانظُرْ؛

بررسی ترجمه: حرف «لأنَّ» اضافه است. «که» به معنی چه کسی «لمن» حذف شده است. فعل «برنجان» امر است که به صورت فعل نهی ترجمه شده است. بهتر بود عبارت «أَسْعِدِ الْحَبِيبَ وَآلِمَهُ ثُمَّ أَنْظُرْ» را می‌آورد.

حرف و صوت و گفت را برهم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم

(۱۷۳۰/۱)

الْحَرْفَ وَالصَّوْتِ وَالْقَوْلَ حَطَّمْ، لِأَكْلِمْكَ دُونَ أَيِّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثَةِ؛

بررسی ترجمه: فعل «برهم زخم» مضارع است و به شکل امر «حطَّمْ» به معنی «ویران کن» ترجمه شده است و بهتر بود مترجم از عبارت «سَأَحِطِّمُ الْحَرْفَ وَالصَّوْتِ وَالْقَوْلَ» استفاده می‌کرد.

ایشن گوید من شوم همرازِ تو و آتش گوید نی منم انبازِ تو

(۱۸۵۰/۱)

هَذَا قَالَ لَهُ أَنَا رَفِيقُكَ، وَذَاكَ قَالَ لَهُ لَا، أَنَا شَرِيكُكَ؛

بررسی ترجمه: مترجم معادل «گوید» فعل «قال» را آورده است. از زمان گذشته برای ترجمه فعل درد و مصراع استفاده کرده است درحالی که فعل مضارع «يقول» مناسب مفهوم بیت است. مناسب تر بود مترجم عبارت «هَذَا يَقُولُ لَهُ أَنَا رَفِيقُكَ، وَذَاكَ يَقُولُ لَهُ، لَا أَنَا شَرِيكُكَ» را می‌آورد.

تو که در جان و دلم جا می‌گنی زین قَدَر از من تبراً می‌کنی

(۲۴۰۵/۱)

أَمِنْ هَذَا الْقَدْرِ تَقَوْمٌ بِالتَّبَرُّوْ مِنْى، تَبْرَأُ فَإِنَّ عِنْدَكَ الْقُدْرَةَ؛

بررسی ترجمه: عبارت «زین قدر» به شکل پرسشی مطرح شده است یعنی «آیا به خاطر این چیز بی‌ارزش از من بیزاری می‌جویی» مترجم فعل را به صورت امر آورده است و باید فعل «تتبرأ» به معنی «بیزاری جستن» را می‌آورد. بهتر بود عبارت «لَكَ مَكَانٌ فِي قَلْبِي وَ رُوحِي، تَتَبْرَأُ مِنِّي لِهَذَا السَّبَبِ التَّافِهِ» را می‌آورد.

چونکه او سوزن فرو بردن گرفت دردِ آن در شانگه مسکن گرفت

(۲۹۸۷/۱)

حِينَ أَخَذَ بُوخْزِهِ بِالْإِبْرَةِ أَصَابَهُ، أَلَمٌ مِنْ ذَلِكَ وَصَلَ إِلَى مَسْكَنِ الْكَتِفِ؛

بررسی ترجمه: در مصراع اول فعل «أَصَابَهُ» اضافه است. در مصراع دوم فعل «مسکن گرفت» را به صورت ترکیب اضافی «مَسْكَنِ الْكَتِفِ» ترجمه کرده است که متفاوت از معنای بیت است. بهتر بود عبارت «وَصَلَهُ مِنْ وَخْزِ الْإِبْرَةِ أَلَمٌ سَكَنَ فِي مَوْضِعِ الْكَتِفِ» را می‌آورد.

وز جهان چون رجم بیرون روی از زمین در عرصه واسع شوی

(۳۱۸۱/۱)

وَمِنْ عَالَمٍ كَالرَّجْمِ أَخْرَجُ خَارِجًا، انْتَقِلُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْصَةِ الْوَاسِعَةِ؛

بررسی ترجمه: در مصراع دوم از فعل «أَخْرَجُ» به معنی «بیرون برو» جهت ترجمه فعل «بیرون روی» استفاده نموده است بهتر بود فعل «تَخْرُجُ» را می‌آورد. واژه «خارجا» اضافه است و همچنین فعل «إِنْتَقِلُ» امر است و بهتر بود فعل «تَنْتَقِلُ» را می‌آورد.

چونکه آن سبزش رفت و خشک گشت چون همان را می‌خورد اشتر زدشت

(۳۹۹۵/۱)

فَإِذَا ذَهَبَتْ خُضْرَتُهُ وَصَارَ يَابِسًا، كَعَيْنِ ذَاكَ الَّذِي رَعَى الْجَمَلَ فِي الصَّحْرَاءِ؛

بررسی ترجمه: فعل «می خورد» را ماضی «رعی» به معنی «چراند» ترجمه کرده است. بهتر بود عبارت «ذَاكَ الْجَمَلُ يَأْكُلُ هَذَا الشَّوْكَ فِي الصَّحْرَاءِ» را می آورد.

۴) حالت فعل:

حالت فعلی یک مقوله دستوری است که ارتباط بین یک فعل و فاعل آن را تبیین می کند. در جملات معلوم، فاعل همان کنشگری است که مسئول انجام دادن آن کنش است. در جملات مجهول، فاعل عنصری انفعالی است و کنشگر را می توان/ نمی توان مشخص کرد، و این بستگی به ساخت های موجود در هر زبان دارد. (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۹)

ترجمه کردن ساخت مجهول به ساخت معلوم، یا برعکس، ترجمه کردن ساخت معلوم به ساخت مجهول در فرایند ترجمه، می تواند بر میزان اطلاعات داده شده در آن جمله، آرایش خطی عناصر معنایی مانند کنشگر و عناصر انفعالی، و کانون پیام تأثیر بگذارد. (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۳۱)

صد سبو را بشکند یکپاره سنگ و آب چشمه می زهاند بی درنگ

(۷۷۷/۱)

مِئَةٌ جَرَّةٌ تُكْسِرُ بِقِطْعَةٍ حَجَرٍ، مَاءُ الْعَيْنِ يَتَدَقَّقُ بِلَا إِنْقِطَاعٍ؛

بررسی ترجمه: جهت تناسب صورت فعل که در مصراع اول معلوم است بهتر بود از فعل «تکسیر» به جای فعل مجهول «تکسر» استفاده می کرد و عبارت «قِطْعَةٌ حَجَرٍ تُكْسِرُ مَائَةَ جَرَّةٍ» را می آورد.

ای دریغا لقمه ای دو خورده شد جوشش فکرت از آن افسرده شد

(۳۹۹۰/۱)

أَسْفَا أَكَلْتَ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، جَيْشَانُ فِكْرِكَ مِنْ ذَلِكَ خَمَدٌ؛

بررسی ترجمه: عبارت «لقمه ای دو» استعارت از مطالبی که در بیت های خود بیان کرد و نکته های دقیق که اظهار فرمود. «و می توان اشارت به تمتع دنیوی گرفت.» افسرده شدن جوشش فکرت:

۲۱ بررسی ترجمه دفتر اول مثنوی از علی عباس زلیخه ...

توجه از عالم جمع به عالم تفرقه (شهیدی، ۱۳۷۳، ج. ۱، ص. ۲۹۷) بهتر بود فعل «أُكَلَّت» را به صورت مجهول می‌آورد ضمیر متصل «ک» اضافه است در مصراع دوم بهتر بود عبارت (جَيْشَانُ الْفِكْرِ مِنْ ذَلِكَ خَمِدًا) را می‌آورد.

• ساخت دستوری:

در قسمت دوم تقسیم بندی این نظریه بیکر بیان می‌دارد که توالی واژگان در جایگاه فاعل، فعل، مفعول، قید در هر جمله همچنین‌های صفت و موصوف و تطابقی که لازم است بین واژگان در ترکیب وصفی صورت پذیرد و قرار گرفتن عبارات اضافی در جمله‌ها با توجه به اهمیت آنها در انتقال صحیح مفاهیم در ترجمه، از ویژگیهای ساختاری هر زبان است.

بیکر در نظریه تعادل دستوری بیان می‌دارد که ساخت دستوری گروه‌ها، بندها و جملات است؛ یعنی توالی خطی طبقات کلمات از قبیل اسم، فعل، قید، صفت و همچنین عناصر نقشی از قبیل نهاد، گزاره و مفعول که در یک زبان به کار می‌رود. ساخت نحوی یک زبان محدودیت‌های خاصی را بر نحوه سازماندهی پیام‌ها در آن زبان اعمال می‌کند. (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۷) و در تفاوت ساخت واژه‌ها و این‌گونه بیان می‌کند که ساخت دستوری بسیار کمتر تغییر می‌کند. به عبارتی، بسیار راحت‌تر است که یک کلمه عبارت، یا هم آیند جدید را وارد زبان کرد تا اینکه یک مقوله، نظام یا توالی دستوری جدیدی را، تغییر دستوری نسبت به تغییر واژگانی در مقیاس زمانی طولانی‌تری حادث می‌شود و در ترجمه، دستور، غالباً دارای اثر محدودکننده است، و مترجم را وادار می‌سازد تا آن‌جایی که او مایل است از متن مبدأ تبعیت کند/نکند. (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۸)

تفاوت‌های ساخت‌های دستوری زبان‌های مبدأ و مقصد غالباً منتج به تغییراتی در محتوای اطلاعاتی

پیام طی فرایند ترجمه می‌شود. این تغییر می‌تواند به صورت افزایش اطلاعات در متن مقصد باشد که در متن مبدأ وجود ندارد و یا به صورت حذف اطلاعاتی باشد که در متن مبدأ مشخص شده است. (بیکر، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۹)

در نمونه‌های زیر طبق نظریه فوق، ترجمه بررسی می‌شود:

نی حریف هر که از یاری برید پرده‌هایش پرده‌های ما درید

(۱۱/۱)

النَّای حَرِيفُ مَنْ فَصَلُوهُ عَنِ الْاَلِيفِ، اَنْغَامُهَا اَسْتَارَنَا مَزَقَّتْ؛

بررسی ترجمه: فعل «فصلوه» به معنی «او را جدا کردند» متعدی است در صورتی که در بیت فعل «یاری برید» لازم است و نیاز به مفعول ندارد بهتر بود از فعل «إفترق» استفاده می‌کرد. و همچنین ضمیر «ها» در «أنغامها» باید مذكر باشد زیرا به «نی» برمی‌گردد مقصود از «پرده‌هایش» نغمه‌هایش است و «پرده دریدن» کنایت از بی‌نام و ناموس شدن. و اینجا مراد، رستن از قیود است. (سبزواری، ۱۳۷۴، ج. ۱، ص. ۲۵) مترجم می‌توانست عبارت «النای جلیس کُلِّ مَنْ اِفْتَرَقَ عَنِ اَلِيفِهِ، اَنْغَامُهُ مَزَقَّتْ اَسْتَارَنَا» را بیاورد.

مرد مال و خلعتِ بسیار دید غره شد از شهر و فرزندان برید

(۱۹۰/۱)

رَأَى الرَّجُلُ الْمَالَ الْكَثِيرَ وَالْخِلْعَةَ، فِغْرَهُ ذَلِكَ وَأَخَذَهُ مِنْ بَلَدِهِ وَوَلَدِهِ؛

بررسی ترجمه: فعل «غَرَّ» متعدی است و بهتر بود مترجم فعل «فَاغْتَرَّ» را می‌آورد. فعل «أَخَذَهُ» متعدی است درحالی که فعل «برید» به معنی «جدا شد یا صرف نظر نمود» است و نیاز به مفعول نیست و بهتر بود از فعل «إِنْفَصَلَ» استفاده می‌کرد. مرد زرگر چون چشمش به آن مال و خلعت فراوان افتاد، فریفته شد و دل از شهر و فرزند گسست. (گولپینارلی، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۹۰)

عشق آن زنده گزین کاو باقی است کز شرابِ جان‌فزایت ساقی است

(۲۱۹/۱)

العِشْقُ ذَلِكَ الْحَيِّ الْمُخْتَارُ الَّذِي هُوَ بَاقٍ، مِنْ شَرَابٍ وَاهِبٍ لِلْحَيَاءِ مِنْ سَاقٍ؛
بررسی ترجمه: معادل فعل «گزین» به معنی «إِخْتَر» از واژه «مختار» که در ترجمه اسم و به معنی «گزینش شده» استفاده کرده است. عبارت «جان فزایت» اشاره دارد به طول عمر «يُطِيلُ الْعَمَرَ» و این تغییر معنی اسم به جای فعل باعث تغییر معنی مصراع شده است. محبت موهبت حق است و تعلیم اوست و ساقی پیمانۀ عشق درین میخانه جمال عشق آفرین اوست و مولانا بدین مناسبت می‌فرماید: کز شراب جان فزایت ساقی است. (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج. ۱، ص. ۱۱۵)

چون یکی بشکست هر دو شد ز چشم مرد احوال گردد از میلان و خشم

(۳۳۲/۱)

كَسَرَ وَاحِدَةً فَاخْتَفَتَا كِلْتَاهُمَا مِنَ الْعَيْنِ، صَارَ الْأَحْوَالُ مُسْتَاءً وَغَاضِبًا؛
بررسی ترجمه: اشاره‌ای به ترجمه واژه «مرد» نشده است. فعل «احوال گردد» به صورت اسم ترجمه شده است و معادل واژه «میلان» واژه «مستاء» به معنی «ناراحت» را آورده است بهتر بود واژه «التعصب» را می‌آورد. ترجمه مصراع دوم به صورت «الإنسانُ يَصِيرُ أَحْوَالًا مِّنَ التَّعَصُّبِ وَالغَضَبِ» به مفهوم نزدیک‌تر است.

شب ز زندان بی‌خبر زندانیان شب ز دولت بی‌خبر سلطانیان

(۳۹۰/۱)

لَيْلًا مِنَ السَّجْنِ بِلَا خَبْرٍ مِنَ السَّجَّانِينَ، لَيْلًا مِنَ الدَّوْلَةِ بِلَا خَبْرٍ مِنَ السَّلَاطِينِ؛
بررسی ترجمه: واژه «سجانیان» به معنی «زندانبان» است در صورتی که فاعل «زندانیان» به معنی «مساجین» است. زندانیان و سلطانیان در بیت فاعلند. جهت رعایت ساختار باید عبارت «لَيْلًا لَا يَشْعُرُ الْمَسَاجِينُ بِالسَّجْنِ، لَيْلًا لَا يَشْعُرُ السَّلَاطِينُ بِدَوْلَتِهِمْ» را می‌آورد.

شماه‌ای زین حال عارف و نمود خلق را هم خواب حسّی در ربود

(۳۹۵/۱)

وَأَظْهَرَ شُمَّةً مِنْ هَذِهِ الْحَالِ لِلْعَارِفِ، وَلِلْخَلْقِ إِذْ يَخْتَطِفُ النَّوْمُ الْحِسَّ أَيْضًا؛

بررسی ترجمه: مفهومی که ترجمه منتقل می‌کند آن است که «شمه‌ای از این حال را برای عارف بیان داشت و برای خلق چون خواب، حس را نیز می‌رباید» که مطابق مفهوم بیت نمی‌باشد و مقصود مولانا این است که عقل که سراپا بیداری و هشیاری است تحمل حال مردان را ندارد و چون عارف مختصری از این حالت را که مستی دیدار و غلبه شهود است باز گفت عقل از دهشت و حیرت مانند خفتگان از کار باز ماند و ادراک آن حالت نتوانست کرد (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج. ۱، ص. ۱۸۴). در شرح استاد فروزانفر «عارف» در نقش فاعل است و در شرح گولپینارلی «حال عارف» به صورت مضاف و مضاف‌الیه در نظر گرفته شده است. خداوند اندکی از این حال عارف را باز نموده که خلق را هم خواب حسّی فرا گرفته است. (گولپینارلی، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۱۴۳) که در اینجا فاعل «خداوند» است. و در هر دو صورت که در شرح بیت آمده است ترجمه از معنای بیت دور مانده است. بهتر آن بود که مترجم عبارت «أَظْهَرَ شُمَّةً مِنْ حَالِ الْعَارِفِ بَيْنَمَا كَانَ النَّوْمُ الْحِسِّيُّ قَدْ سَيَّطَرَ عَلَى الْخَلْقِ» را می‌آورد.

گر نبودی واقف از حق جانِ باد فرق کی کردی میان قوم عاد

(۸۵۳/۱)

لو لم تكن الرياح واقفة على حق الروح، متى كانت تُفَرِّقُ ما بين قوم عاد؛

بررسی ترجمه: مفهوم ترجمه این است که «اگر باد به آتش حق واقف نبود» در صورتی که مترجم عبارت «حق جان» را به شکل اضافه ترجمه کرده و این باعث شده تا معنای اصلی منتقل نگردد. اگر جانِ باد از آتش حق خبر نداشت، چگونه می‌توانست قوم عاد را از دیگران بازشناسد. (گولپینارلی، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۱۸۵) بهتر بود عبارت «لو لم تكن رُوحُ الرِّيحِ واقفةً على الحقِّ» را می‌آورد.

منبع حکمت شود حکمت‌طلب فارغ آید او ز تحصیل و سبب

(۱۰۶۳/۱)

فَهُوَ مَنبَعٌ لِلْحِكْمَةِ فَاطْلُبِ الْحِكْمَةَ، فَطالِبُهَا فَارِغٌ مِنَ التَّحْصِيلِ وَالسَّبَبِ؛

بررسی ترجمه: واژه «حکمت طلب» به معنی «شخص طالب حکمت» را فعل امر خوانده است. بهتر

بود عبارت «طالبُ الْحِكْمَةِ يَصِيرُ مَنبَعًا لَهَا وَهُوَ فَارِغٌ مِنَ التَّحْصِيلِ وَالسَّبَبِ» را می‌آورد.

هرچه گیرد علتی علت شود کُفْرَ گیرد کاملی ملت شود

(۱۶۱۳/۱)

كُلُّ شَيْءٍ حَمَلَ عَلَهُ صَارَ عَلَةً، إِذَا حَمَلَ الْكُفْرَ صَارَ مِلَّةً؛

بررسی ترجمه: عبارت «کل شیء» به عنوان فاعل در نظر گرفته شده است در صورتی که در اینجا

فاعل «فرد بیمار» است. منظور از علتی در بیت، بیمار و منسوب است به علت به معنی مرض،

در اصطلاح صوفیه، کسی را گویند که طاعت و عبادتش برای حصول اجر و حظ نفس باشد.

(فروزانفر، ۱۳۶۷، ج. ۲، ص. ۶۴۹). عبارت «كُلُّ شَيْءٍ حَمَلَ الْكُفْرَ يَصِيرُ عَلَةً» معنی را بهتر

منتقل می‌کند.

پیش او بر کای تو ما را اختیار این قدر بستان کنون معذوردار

(۲۱۶۵/۱)

احْمِلْهَا إِلَيْهِ وَقُلْ أَيْ مَنْ جَعَلْتَنَا الْإِخْتِيَارَ، خُذْ الْآنَ هَذَا الْقَدْرَ وَأَقْبَلِ الْإِعْتِذَارَ؛

بررسی ترجمه: اختیار به معنی مختار و برگزیده، مصدر بمعنی اسم مفعول است. (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج. ۳،

ص. ۸۸) مترجم معادل عبارت «ما را اختیار» جمله «جَعَلْتَنَا الْإِخْتِيَارَ» را آورده است و بهتر بود

از «مختارنا» به معنی «برگزیده ما» استفاده می‌کرد و عبارت «إِحْمِلْهَا إِلَيْهِ وَقُلْ يَا مُخْتَارَنَا» را

می‌آورد. نزد او ببر و بگو که ای بنده برگزیده ما، فعلاً این مقدار را بگیر و ما را معذور دار.

(گولپینارلی، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۳۱۷)

دوغ خورده مستی پیدا کند های هوی و سرگرانیها کند

(۲۶۳۰/۱)

المَخِيضُ الْمَشْرُوبُ حِينَ يُظْهِرُ الشُّكْرَ، وَيُحْدِثُ ضَوْضَاءً وَثِقَلًا بِالرَّأْسِ؛
 بررسی ترجمه: به جای اینکه مترجم به کسی که «دوغ خورده» اشاره کند عبارت را «المخيض المشروب» به معنی «دوغ نوشیده شده» ترجمه کرده است. «سرگرانی» کنایه از کسی که در قهر و غضب بوده و خشمناک باشد که ترجمه تحت‌اللفظی است. بهتر بود عبارت «شَارِبُ الْمَخِيضِ يُظْهِرُ الشُّكْرَ وَيُحْدِثُ ضَوْضَاءً وَعُنْفًا» را می‌آورد.

بَندِه سَوِي خَوَاجِه شَد اوماند زار بوي گُل شد سوي گُل او ماند خار

(۲۸۰۶/۱)

ذَهَبَ الْعَبْدُ لِلْسَّيِّدِ يَبْكِي بِحُرْقَةٍ، عَبِيرُ الْوَرْدِ صَارَ لِلْوَرْدِ وَبَقِيَ الشُّوْكَ؛
 بررسی ترجمه: مقصود مولانا آن است که عشق اگر می‌ورزی به معشوق باقی بورز تا از زوال و فناى معشوق رنجور نگردی. (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۱۱۶۹/۳) در مصراع اول «عاشق» فاعل است و گریه می‌کند نه بنده و در مصراع دوم عاشق خار مانده است نه بنده «عاشق مثل خار مانده چون بوی گل منظور "بنده" رفته است». بنده پیش ارباب خود رفت، عاشق گریان ماند، بوی گل به گلستان رفت، او چون خار باقی ماند. (گولپینارلی، ۱۳۷۱، ج. ۱، ص. ۳۷۴). جهت انتقال بهتر معنی می‌توانست عبارت «ذَهَبَ الْعَبْدُ إِلَى سَيِّدِهِ وَبَقِيَ الْعَاشِقُ يَبْكِي بِحُرْقَةٍ، صَارَ عَبِيرُ الْوَرْدِ إِلَى الْوَرْدِ وَبَقِيَ هُوَ كَالشُّوْكَ» بیاورد.

چون به گشتی درنست و دجله دید سجده می‌کرد از حیا و می‌خمید

(۲۸۵۷/۱)

حِينَ جَلَسَ فِي السَّفِينَةِ وَنَظَرَ إِلَى دِجْلَةٍ، قَامَ بِالسُّجُودِ مِنَ الْحَيَاءِ وَالْإِنْجِنَاءِ؛
 بررسی ترجمه: مضمون مصراع دوم آن است که «از حیا خم می‌شد و سجده می‌کرد» است. بهتر بود مترجم فعل «سجده می‌کرد و می‌خمید» را در حالت عطف ترجمه می‌کرد. «قَامَ بِالسُّجُودِ

وَالْإِنْجَاءِ مِنَ الْحَيَاءِ»

غولت از ره افگند اندر گزند از تو داهی تر درین ره بس بُدند

(۲۹۴۷/۱)

سَيْلِقِيكَ خَارِجَ الدَّرْبِ فِي الْمِيْحَنِ الْغَوْلُ، فِي هَذَا الطَّرِيقِ كَثِيرُونَ أَدْهَى مِنْكَ؛
بررسی ترجمه: در مصراع اول بین فعل «سَيْلِقِيكَ» و فاعل آن «الغول» فاصله زیاد افتاده است و به صورت مستقبل آمده است و مفعول بر فاعل مقدم شده است. در مصراع دوم فعل «بُدند» ماضی است و مضارع معنی شده است. عبارت «كَثِيرُونَ كَانُوا أَدْهَى مِنْكَ فِي هَذَا الطَّرِيقِ» معنی را بهتر منتقل می کند.

این سخن پایان ندارد باز گرد تا که با یوسف چه گفت آن نیک مرد

(۳۱۶۹/۱)

وَهَذَا الْحَدِيثُ لَا نِهَائَةَ لَهُ فَعُدْ، لِمَا قَالَ يَوْسُفُ لَذَلِكَ الرَّجُلِ الطَّيِّبِ؛

بررسی ترجمه: در مصراع دوم فاعل «نیک مرد» است و مترجم «یوسف» را به عنوان فاعل در نظر گرفته است در صورتی که عبارت «عُدْ إِلَى مَا قَالَ الرَّجُلُ الطَّيِّبُ لِيَوْسُفَ» مناسب معنی است.

دست خاییدن گرفتندی ز چشم لیک عیب خود ندیدندی به چشم

(۳۳۴۵/۱)

الْخَلْقُ يُعْضُونَ الْأَيْدِيَ مِنَ الْغَضَبِ، لَكِنْ لَمْ يَرَوْا عَيْبَ أَنْفُسِهِمْ بِالْعَيْنِ؛

بررسی ترجمه: عبارت «دست خاییدن» کنایت از دریغ خوردن (شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۱ ص. ۱۱۰) و فعل «ندیدندی» در بیت فارسی برمی گردد به هاروت و ماروت، اما مترجم این دو فعل را به «الخلق» نسبت داده است. مترجم می توانست عبارت «كَانَا يَعْضَانِ أَيْدِيَهُمْ مِنَ الْغَضَبِ، لَكِنْ لَمْ يَرِيا عَيْبَ نَفْسَيْهِمَا بِالْعَيْنِ» را بیاورد.

تا نژاد او مشکلاتِ عالم است آنکه نازاده شناسد او کم است

(۳۵۱۹/۱)

وَقَبْلَ أَنْ تُوَلَّدَ مُشْكِلَاتُ الْعَالَمِ، مَنْ لَمْ يُوَلَّدْ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا قَلِيلٌ؛

بررسی ترجمه: مفهومی که ترجمه این بیت به مخاطب منتقل می‌کند این است که «پیش از اینکه مشکلات عالم زاییده شود، کم اند آنانی که می‌شناسند آنکه زاییده نشده است» که متفاوت از مفهوم بیت است. در بیت فعل مجهول به روح برمی‌گردد نه «مشکلات». ضمیر سوم شخص «او» اشاره به «روح» دارد. تا این روح در جهان طبیعت به سر می‌برد مردمان نمی‌دانستند سعید است یا شقی، و تا به عالم ارواح نرفته بود جانها نمی‌دانستند از کدام دسته است. اما کسانی هستند که جانها را نژاده دانند سعید است یا شقی (شهیدی، ۱۳۷۳، ج. ۱، ص. ۱۵۹) جهت انتقال بهتر مفهوم و رعایت معنی بهتر بود عبارت «قَبْلَ أَنْ تُوَلَّدَ الرُّوحُ فِإِذْ رَأَوْهَا مِنْ مُشْكِلَاتِ الْعَالَمِ، قَلِيلٌ مَنِ يَعْرِفُ مَا لَمْ يُوَلَّدْ» را می‌آورد.

بر همان بو می‌خوری این خشک را بعد از آن کامیخت معنی با ثری

(۳۹۹۹/۱)

تَأْكُلُ هَذَا الْجَافَّ عَلَى الْعَبِيرِ ذَاتِهِ، مِنْ ذَلِكَ كَانَ مَزَجُكَ الْمَعْنَى وَالثَّرَى؛

بررسی ترجمه: در مصراع دوم نسبت دادن فعل «آمیختن» به مخاطب صحیح نمی‌باشد. درحالی‌که فاعل در بیت «معنی» است. بهتر بود عبارت «بَعْدَ أَنْ إِخْتَلَطَ الْمَعْنَى بِالثَّرَى» را می‌آورد.

نتیجه:

باتوجه به آن که یکی از اهداف ترجمه معرفی آثار گوناگون به زبان‌های مختلف است، اگر انجام این فن به‌خوبی و در صحت کامل صورت نپذیرد مفاهیم و مقصود شاعر و یا نویسنده به‌خوبی منتقل نمی‌شود. با بررسی نمونه‌هایی از ابیات ترجمه شده بر اساس نظریه تعادل دستوری بیکر که در دو بخش ساخت واژه و ساخت دستوری صورت پذیرفت، مشخص شد که مترجم در برخی از

موارد به علت عدم توجه به ساخت واژه‌ها شامل شمار، جنسیت و شخص، زمان دستوری، وجه فعل و حالت فعل به ترجمه پرداخته و این باعث شده است در انتقال معنی دقیق ابیات به مخاطب موفق نباشد.

منابع:

- بیکر، مونا (۱۳۹۳). به عبارت دیگر. ترجمه علی بهرامی. تهران: رهنما (نشر اثر اصلی ۲۰۱۲)
- رادفر، ابوالقاسم (۱۳۷۲). فرهنگ، ترجمه‌های آثار مولوی، ۱۴، ۲۷۹-۳۰۸.
- زینی وند، تورج ودولتیاری، فرزانه (۱۳۹۱). درآمدی توصیفی-تحلیلی بر مولوی پژوهی در ادب عربی، فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی، ۱۳، ۶.
- سبزواری، ملا هادی (۱۳۷۴). شرح مثنوی، مصطفی بروجردی، (ج۳). تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۳). شرح مثنوی، (ج۷). چ. ۱، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۷). شرح مثنوی شریف، (ج۳). چ. ۱، تهران: زوار.
- گنجی، نرگس؛ اشرفی، فاطمه (۱۳۹۲). درنگی در آثار و منابع مولوی پژوهی در جهان عرب، نشریه پژوهش‌های ادب و عرفان، ۲(۲۵)، ۷-۲.
- گوآپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۱). نثر و شرح مثنوی شریف. ترجمه سبجانی، (ج۳). چ. ۱، تهران: وزارت ارشاد.
- معلوف، لوئیس (۱۹۹۸). المنجد فی اللغة والأعلام. ط. ۳۷، بیروت: دار المشرق.
- مولوی، جلال الدین (۱۳۶۲). مثنوی معنوی. به تصحیح نیکلسون، چ. ۹، تهران: سپهر.
- مولوی، جلال الدین (۱۳۸۳). مثنوی معنوی اثر مولانا جلال الدین محمد بلخی مطابق با نسخه نیکلسون، م. آذرزیدی (خرمشاهی)، چ. ۷، تهران: دیبا.
- مولوی، جلال الدین (بی تا). المثنوی المعنوی جلال الدین الرومی. ترجمه علی عباس زلیخه. بی جا.
- نعیم، محمد (۱۳۸۷). شرح مثنوی. به تصحیح علی اوجبلی. تهران: کتابخانه موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی.